

مدرسه عشق
شاعر:
مجتبی کاشانی (سالک)

باز همراه شما مدرسه ای می سازیم	در مجالی که برایم باقیست
به زبانی ساده	که در آن همواره اول صبح
و بگویند خدا	مهر تدریس کنند
و سراینده ی عشق	خالق زیبایی
مهربانیست که ما را به نکویی	آفریننده ماست
زیبایی و به خود می خواند	دانایی
دوزخی دارد - به گمانم -	جنتی دارد نزدیک ، زیبا و بزرگ
در پی سودایی ست	کوچک و بعید
و بفهماندمان	که ببخشد ما را

ترس ما بیرون از دایره رحمت اوست

باز همراه شما مدرسه ای می سازیم	در مجالی که برایم باقی است
علم را با احساس	که خرد را با عشق
دین را با عرفان	و ریاضی را با شعر
لای انگشت کسی	همه را با تشویق تدریس کنند
و نخوانند کسی را حیوان	قلمی نگذارند
و معلم هر روز	و نگویند کسی را کودن
و به جز از ایمانش	روح را حاضر و غایب بکند
مغزها پر نشود چون انبار	هیچ کس چیزی را حفظ نباید بکند
درس هایی بدهند	قلب خالی نشود از احساس
از کتاب تاریخ	که به جای مغز ، دلها را تسخیر کند
در کلاس انشا	جنگ را بردارند

هر کسی حرف دلش را بزند

تا ، کسی بعد از این	غیر ممکن را از خاطره ها محو کنند
و به آسانی هم رنگ جماعت نشود	باز همواره نگوید: "هرگز"
رنگ را در پاییز تعلیم دهند	زنگ نقاشی تکرار شود
موج را در ساحل	قطره را در باران
و عبادت را در خلقت خلق	زندگی را در رفتن و برگشتن از قله کوه

و طبیعت را در جنگل و دشت	کار را در کندو
که شبی چندین بار	مشق شب این باشد
عدل آزادی قانون شادی	همه تکرار کنیم :
که بسنجد ما را	امتحانی بشود
عاشق و آگه و آدم شده ایم	تا بفهمند چقدر

در مجالي که براي ما باقيست
باز همراه شما مدرسه اي مي سازيم
که در آن آخر وقت
به زباني ساده
شعر تدريس کنند
و بگويند که تا فردا صبح
خالق عشق نگهدار شما